

به «بازیگری» علاقه دارید یا به «بازیگر شدن»؟

موفقیت یک کارگاه آموزشی مترادف با ورود هنرجویانش به عرصه حرفه‌ای نیست

زمان انتشار: نیمه اردیبهشت

چاپ شده در: ماهنامه سینمایی فیلم ۱۳۸۸

عنوان فرعی این نوشته که در مجموعه ای درباره آموزش سینما در ایران در ماهنامه فیلم به چاپ رسید، این بود: «موفقیت یک کارگاه آموزشی مترادف با ورود هنرجویانش به عرصه حرفه ای نیست». و عنوان اصلی اش دربردارنده پرسش اصلی و مهم همیشگی ام از آنهایی که ظاهراً علاقه مندان بازیگری اند:

"به «بازیگری» علاقه دارید یا به «بازیگر شدن»؟!!"

*

*

تجربه و شرایط نشان می دهد که همچنان و همچون همیشه، علاقه مندان کلاس های بازیگری در ایران بیش از هر شاخه دیگر کلاس های سینمایی به طور خاص و هنری به طور کلی است. در یک شوخی قدیمی، معمولاً می گویم در کشور ما بالای ۷۰ درصد مردم اگر پیش بیاید، دوست دارند بازیگر شوند و جمع بسیار قابل توجهی از این همه جمعیت، این وقت و توان و حوصله را دارند که علاقه خود را پیگیری کنند. در اشاره به همین آمار و نتایج روانشناختی مختلف و مهمی که از این عمومیت علاقه به بازیگر شدن می توان گرفت، چند نکته کلی است که در تمام طول این ده سال در جلسه ای کلی و عموماً در اواخر هر دوره، به هنرجویان گفته ام و حالا که این جا بازگو کنم، شما هم این حرف بسیاری از آنها را تصدیق می کنید که می گویند اگر پیشتر به این نکات یا نکات مشابهی از این دست فکر کرده بودند، به سراغ این عرصه نمی آمدند یا با نگاه دیگری می آمدند. خود بحث ها اصلاً عجیب و غریب نیستند و یادآوری شان در کلاس هم نیاز به تخصص و تحقیق ویژه ای ندارد، اما اغلب اوقات آن شور اولیه و یکی دو تمایل کاذب دیگر که خواهم گفت، مانع از توجه ابتدا به ساکن خود بچه ها به این نکات می شود. فقط مشکل این است که من به عنوان مدرس واحدهای تحلیلی می توانم این گونه اشاره های فرامتنی را در گوشه ای از بحث «اخلاقیات حرفه ای» بگنجانم و مطرح کنم. اما حتی اگر این نکات در همان ابتدای راه و مثلاً حین آزمون

ورودی، به متقاضیان ثبت نام منتقل شود، جلودار آنها نیست و نمی تواند باشد. چون هر کس خود را خارج از دایره شمول این مسائل بازدارنده می داند.

بحث اول بر سر این است که به دلیل شعارهای شبه روشنفکرانه و گاه بدگویی بازیگران باسابقه درباره بازیگران جوان و خوش سیما، این تلقی در ایران پدید آمده که ظواهر بازیگر در کار و کارنامه او نقشی ندارد یا در درجه چندم اهمیت است. به همین دلیل، برخی اوقات کسانی به سراغ فضای آموزشی این رشته می آیند که صدا، بیان، صورت، قد، ابعاد، لهجه و گاهی حتی سلامت فیزیکی کامل ضروری برای حضور در مقابل چشمان بیننده تئاتر و سینما را ندارند و بر اساس همان باورهای ناکامل و طعنه های که پیش کسوت ها همیشه نثار «چشم سبزا» کرده اند، می پندارند فقط با توان بازیگری می توانند این ضعف ها را بپوشانند. در حالی که سینما بیش از هر چیز با زیبایی شناسی بصری سر و کار دارد و داستان ها نمی توانند با بازیگران ناموزون و نامتناسب، قابل باور شوند و آدم ها قابل لمس. هیچ مهارتی نمی تواند سر کچل بنده یا چاقی یکی دیگر یا قد کوتاه یا پای لنگ یا صدای زیر یا لهجه محلی هر کدام از ما را برای ایفای نقش «هملت» بپوشاند؛ مگر این که آن ویژگی ظاهری خاص در اجرایی به خصوص از این نقش، مورد توجه یا مورد نیاز فیلمنامه و کارگردان و فیلم باشد. در این صورت هم باز صاحب آن ویژگی باید به لحاظ ظاهری، خصلت های مشخصی برای آن که در تصویر به خوبی توجه و تمرکز تماشاگر را به خود جلب کند، داشته باشد. فقط شهرت یا مهارت نیست که آنتونی کوئین را به مشهورترین «کازیمودو»ی انواع اقتباس های سینمایی از رمان گوزپشت نتردام بدل می کند؛ نوع زشتی خاص او هم هست که کمپوزیسیون و کاریزما و کارکرد ویژه دارد و در سینما حتی زشتی ها هم زیبایی شناسی متفاوت خود را دارند یا می طلبند. تاحدی که دیگر نمی توانیم خودمان را راضی کنیم و نام «زشتی» بر آنها بگذاریم.

اما عجیب تر آن است که بسیاری از پیگیران مصر این ماجرا، همان ویژگی استعداد و هوش و توانایی را هم ندارند. وقتی از خیابانی می گذرند، در نئون مغازه ها و دیوارنوشته ها و رفتار مردم و رنگ های نمای یک برج و موسیقی ماشین مجاور و لباس آدم ها و غیره، هیچ نکته به خصوصی نمی یابند و نمی بینند و به تعبیر بهتر، اصلاً و ذاتاً چشم تیزبینی برای مشاهده و گوش دقیقی برای شنیدن اتفاقات و حرف ها و نکته ها - که از ملزومات هر بازیگری است - ندارند. قصه و خاطره و تجربه شخصی که هیچ، حتی یک جوک ساده را هم نمی توانند خوب و بامزه و جزئیات پردازانه، تا انتها تعریف کنند و در روخوانی ساده ترین متن های معاصر و بی صناعت پیچیده ادبی هم دچار مشکل اند. میزان تجربه زیستی و «زندگی کرده ک بودن شان به قدری است که هیچ دیالوگ کنایی - و نه حتی تمثیلی - متون نیل سایمون و ادوارد آلبی و بهرام بیضایی و داود میرباقری درباره روابط عینی و عاطفی و کشمکش های انسانی در دل زندگی عادی، برایشان قابل لمس یا قابل اعتنا نیست و لبخندی به گوشه لب شان نمی نشانند. با این اوصاف، در حالی که خصلت ها و توجهاتی از این دست آموختنی نیست و یا با آدمی و در آدمی هست و یا نیست، انبوهی از این خیل مشتاق به همین دلایل روشن که متأسفانه از همان روز و برخورد اول هم کم و بیش روشن است، از دایره آنها که می توانند وارد کارزار شوند و به توفیقی برسند، خارج می شوند.

ولی حتی همین دوستان با ولعی شدید و با شتابی تعجب آور و با ادعایی در ابعاد کنار زدن سوپرستارهای کنونی سینمای ایران، وارد کلاس ها و بحث ها می شوند و وقتی درمی یابند استعداد بازیگری را با درآوردن ادای چند معلم مدرسه یا تقلید صدای چند دوبلور متبحر کارتونها های کودکی شان نمی توان ثابت کرد، به سراغ بحث ناکارایی و ناکارآمدی تعالیم آموزشگاه مربوطه می روند. یک پرسش احتمالی شما می تواند این باشد که خب، اگر این بی فایده گی از همان آغاز مشخص است، اصولاً چرا چنین افرادی در آموزشگاه ها پذیرفته می شوند و بیهوده به کلاس ها راه می یابند. پاسخ هم این است که اولاً در این سه چهار

آموزشگاه که بنده تجربه تدریس دارم- و احياناً در خیلی جاهاى ديگر- به هنرجويان از همان روز آزمون اوليه گفته مى شود كه تضميني براى ورودشان به عرصه كار حرفه اى نيست و حتى بهتر است اين دوره گذراندن را به منزله نوعى تجربه اندوزى در مسير تجربيات اجتماعى و گروهى زندگى شان به حساب آورند. و ثانياً وقتى اين علاقه و اصرار به حضور در اين فضا از سوى آنها وجود دارد، تا حدى كه برخى حتى بعد از ده بار - واقعاً ده بار- رد شدن در آزمون، بار ديگر براى حضور در دوره اى ديگر ثبت نام اوليه مى كنند و فاكترهاى اوليه بهره مند شدن از اين آموزش ها را دارند، چرا نبايد امكان اين تجربه را به آنها بخشيد؟ آنها ساده و نا آشنا و خوش خيال اند كه تصور مى كنند فردا جاى بازيگران شاخص و جوان اين سينما را خواهند گرفت؛ ما كه مى دانيم چنين نيست و قرار هم نيست بشود. چرا بعد از گوشزد كردن همين نکته، آنها را در شرايطى قرار ندهيم كه خود را بيازمايند و دست كم در اين رهگذر، به خودشناسى درست ترى برسند كه شايد انبوهى تجربه هاى ديگر نمى توانست به آن بيانجامد؟ چرا بايد سال ها در اين وهم بمانند كه من اقيانوس استعداد بازيگرى بودم و فلان آموزشگاه لابد براساس پارتنري بازي و ساير اتهامات توجيهى اين موارد، مرا نپذيرفت و هيچ گاه كشف نشدم؟! اگر حضور در اين فضا و وزيدن نسيمى هر چند خفيف و زودگذر از عالم هنر و ظرائف و پيچ و خم هاى سينما و بازيگرى به صورت آنها مى تواند از آن ساده انديشى كه ابتدا داشته اند، نجات شان بدهد و اندكى از واقعيت و ماهيت و ساختار و تاريخچه و شيوه ها و دشوارى هاى اين عرصه را به آنها انتقال دهد، چرا نبايد به اين درآمدن از خامى كمك رساند؟

تلخ اين است كه اين جوانان جداً مى پندارند يك سينماى درست و يك موسسه آموزشى درست، حتماً همچون يك شلنگ متصل به شير آب و يك باغ پهناور خشك و نيازمند آب، به هم متصل اند. مى پندارند درستش اين است كه همه بتوانند از دو سه هفته بعد از اتمام دوره، در يكي از سريال ها و تله فيلم ها روى صفحه تلويزيون باشند يا سر از پرده سينما درآورند يا اگر اينها نشد، روى صحنه تئاتر شهر بروند. و از

خودشان نمی پرسند مگر واقعاً این سینما و تلویزیون و تئاتر تا چه حد احتیاج به چهره های جدید دارد، بی آن که خصوصیات هوشی و اجرایی و بیرونی و درونی خاص و بی مشابه یا دست کم معتبر و قابل اعتنایی داشته باشند؟ و در حالی که فقط فارغ التحصیلان چهار پنج رده اول و معتبرتر این آموزشگاه ها هر سال از ۳۰۰ نفر بیشتر است، چرا باید جز این باشد که در هر دهه یا هر موسسه، شمار بازیگران شاخص دانش آموخته هر آموزشگاه بیش از چهار پنج نفر بشود؟ ناصرالدین شاه بود که به قلم مرحوم حاتمی می گفت مدرسه هنر، مزرعه بلال نیست. در هفت کواکب آسمان هم یکی می شود، باقی سوسو می زنند.

پس پیشنهاد شخصی من و چه بسا تنها راه آموزش دیدن توأم با آرامش، می تواند این باشد که نه به شکل «هلاک نقش»، نه با آن استرسی که بسیاری از این بچه ها دارند و کار اصلی و زندگی شخصی شان را مختل کرده اند تا حتماً روی اکران بروند، بلکه به شیوه ای متین تر، با این حس که آمده ام تجربه ای بیاموزم و فضا را بسنجم و خود را بیازمایم و بکوشم اصلاً بازیگری را کمی بشناسم، وارد و خارج شوند. این نکته بسیار کلیدی و مهمی است که درصد بالایی از این هنرجویان، در اصل شیفته خود «بازیگری» و ظرایف این فن/هنر نیستند؛ بلکه عاشق «بازیگر شدن» اند. شاید در نگاه اول به نظرتان برسد که میان این دو در این مقیاس، تفاوت چندانی نیست. ولی در واقع رمز عدم موفقیت خیلی ها در فراگیری و تجربه اندوزی درست، همین است که اگر تا یکی دو سال بعد از اتمام دوره، پسرخاله و بچه محل و هم دانشگاهی شان آنها را در قاب تلویزیون یا بر پرده سینما رؤیت نکند و آنها را به عنوان «هنرپیشه» به دوستانش معرفی نکند و پز ندهد، شور و رمق و دغدغه ای برای پیگیری و مطالعه خود بازیگری به عنوان یکی از جذاب ترین عرصه های هر هنر نمایشی ندارند، احیاناً دیگر فیلم نمی بینند و تئاتر نمی روند و نقد و مجله و کتاب هم که دیگر جای خود دارد (یا در حقیقت، جایی ندارد!) در حالی که اگر دوست فرضی ما فقط هلاک بازیگر شدن نباشد، با یک دستگاه دی.وی.دی خوان و چند دی.وی.دی و مجله و سایت، خود را «آدم سینمایی»

در کامل ترین درجه اش یعنی درجه فیلم بینی و فیلم فهمی، احساس می کند؛ درباره بازیگری به عنوان یک هنر می خواند و در فیلم ها دقیق می شود و لذت می برد و بابت بازیگر نشدن، هیچ گاه علاقه اش را به خود مقوله بازیگری از دست نمی دهد یا رها نمی کند.

چنین نمونه هایی حتی از آن موارد شاخص انگشت شمار هم متأسفانه کمیاب ترند.